

محبوب من!  
اینکه ندارم دلیل نمی‌شود هر لحظه و هر ثانیه برای خندیدن دست به آسمان نبرم،  
من ندارم درست؛  
بگذار آن که تو را دارد خط اطراف لبانت را ببیند  
و چشمانش بدرخشد...

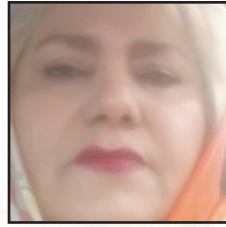
فاطمه سلطانی محمدی



ارمغان دهدار نسب

خانه روشن بود  
تمام دوشاخه‌های غمزده در اتصال فرورفته بودند  
شیشه‌های میز گرد می‌خوردند  
و لیوان‌ها از بی‌آبی لبشان ترک می‌خورد  
یکی پس از دیگری  
به پای هم  
سوختند  
روشنای خانه  
گل‌های مصنوعی بسا حقیقی خشکیدند  
لبخند عکس‌ها گریه‌دار شد  
بی‌هوا  
سیم‌های گیتار خود را تکه‌تکه کردند  
خانه بی‌کس شده  
وقت آن است  
برقِ خانه را بکشیم  
و خانه را آگاهانه بکشیم  
وقتی تنها مدرکم برای روان‌پزشک  
نگاتیوهای سوخته است  
چطور باید ثابت کرد  
عکس‌ها  
دو نفره بودند؟!

اکرم صادقی (آرام)



تقدیم به جنوب همیشه سر بلندم

عمری است از تالو عشق تو روشنم  
ای آفتاب گرم و صمیمی میهنم  
ای سرزمین خوب من ای تا همیشه سبز  
آه ای جنوب با شرف و پاک دامنم  
داغی است در حوالمی پیشانی‌ات که من  
هر بار می‌رسم به تو صد بوسه می‌زنم  
هر بار می‌رسم به تو احساس می‌کنم  
از فتنه زمین و زمان دور و ایمنم  
آغوش تو ز همه موج‌ها پر است  
هرگز ازین ترانه سرا دل نمی‌کنم  
غم را مجال پرسه در اندیشه تو نیست  
تا عاشق همیشه و تا شاعرت منم

داریوش روشن



خانه پدری

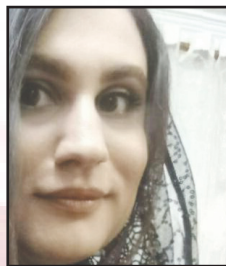
رفتم به شهر عشق و امید  
و دیار سنگ صبور  
روزها و شب‌های پر قیل و قال زندگی  
و بود نبود و دل‌بستگی‌ها  
تا بار دیگر  
تصویر خواب‌های کودکی‌ام را  
در تاروپود  
خانه‌ای که پدر ساخته بود  
و سرابی که برجان نشسته بود را  
جستجو کنم  
فضای خانه از عطر گل یاس  
و نفس زدن‌ها مالمال  
و هر گوشه خانه  
نقشی ز آرزوها و ناکامی‌ها  
در طیفی از  
خاطره‌های تلخ و شیرین  
رنگ‌به‌رنگ مجسم می‌کرد  
و تصویری از سیاه و سپید را  
که مرگ  
پایان قصه نیست  
و مرگ هر چه هست و نیست  
پایان قصه نیست

محمد جلیوند (میم جیم)



بهار سال‌هاست اتفاق افتاده  
برای مردی که  
گرامافونش  
شد خزان می‌خواند  
\*\*\*  
ماندن  
مرد نمی‌خواهد  
زنی می‌خواهد که دلبری کند  
\*\*\*  
لعنت  
بر دهانی که  
بی‌موقع هم باز نشد  
بگوید دوست دارم  
\*\*\*  
برای پسرهای محل  
تو خط چشم می‌کشیدی  
من خط و نشان  
\*\*\*  
(چشمانش غزل)  
گیسوانش مثنوی  
صورتش سپید  
دفتر شعرست دختر ایرانی  
\*\*\*  
ته تغاری ایران خانم  
دختری ست چشم آبی  
زبانش  
همیشه شیرین است و فارسی

عاطفه غلامزاده



در سکوتی شگرف  
میان تشویش لحظه‌ها  
کنج اتاق  
میان برگ برگ کتاب‌هایم  
هزار نامه خوانده توست.

حال  
که با دلنگی‌های آمیخته‌ام  
نامه‌ها را باز می‌کنم  
به فصلی می‌اندیشم  
شبیبه بهار  
تا در دشت شقایق‌ها  
نامت را تکرار کنم  
و تو با عاشقانه‌ترین شکل ممکن  
کنارم باشی...

تا  
وقتی دستانت را  
به پیراهن تنه‌ایم  
نزدیک می‌کنی  
شبیبه پرستویی باشم  
که در دشت عاشقانه‌هایم  
بودنت را پرواز کنم...

قاسم یغلائی



پدیدار می‌شوی بر بوم  
رنگ  
از رقص قلم  
روی آغوش تنگ  
حسن آمیزی  
از دهان تو بود  
صدف!  
این‌ها به خودم مربوط  
است  
به خودم که از خود  
بی‌خودم  
پدیده در ایده  
نمی‌توانم به چشمانم  
دروغ بگویم  
تو اصلاً فقط خیالی  
بوم و رنگ فقط همین  
کیبوتری از کلاه  
جادو  
ای توهم بر دیده  
ای ایده  
در رنگ‌های ریخته  
از چشمانم سریده...

علی اکبر عیاباف

مرا که سنگ حوادث شکسته بال‌وپرم  
سزد که سایه دهد شهیر همایی تو  
گره به بخت من افتاده‌ای امید دلم  
امید من شده جانا گره‌گشایی تو  
دیگر ز ساز دلم کس نوای خوش نشنید  
چو شد خموش بیکاره هم‌نوایی تو  
گداخت جان من از درد انتظار و نشد  
که باز بینمت ای جان من فدایی تو

چه سوزها که به دل دارم از جدایی تو  
خوش آن زمان که شدم محو آشنایی تو  
نمی‌رود به خدا یک دمی ز خاطر من  
کرشمه‌های دل‌انگیز و دل‌ربایی تو  
چه گویمت که چه‌ها کرده با دلم هجران  
که سوخت هستیم از آتش جدایی تو  
زمانه دست من از دامن تو کوتاه کرد  
و گرنه شهره به شهرست باوفایی تو

شهد و شکر می‌ریزد از روی لبانت  
باید غسل را از لب کند و بگیرم

می‌ترسم از اینکه زبان لکنت بگیرد  
وقت شما را با دل ترسو بگیرم

من شیر ناآرام دشتم آمدم تا  
از سرزمین‌های دلت آهو بگیرم

باید کمی با چشم‌هایت سو بگیرم  
با آن دل نامهربانت خو بگیرم

درگیر طوفان‌های دریایی شدم تا  
در ساحل آرامش پهلوی بگیرم



فریبا نجفی

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیرینازو

